

«هر کس دوست دارد بداند که دیگران درباره او چه می گویند.»

## اشاره

اصلی این کتاب «سفرنامه‌های عمو الیور» بود که در آن فردی به نام الیور بعنوان الله‌ای دلسوز به سه کودک غربی، یعنی هنری، فرانک و جین درباره کشور اسطوره‌ای و ناشناخته ایران، مطالبی می‌گفت. در جایی از این اثر، وقتی عمو الیور از زبان پلینی (Pliny)، مورخ رومی، چگونگی صید مروارید در هرمزگان را تعریف می‌کند، می‌گوید: «مروارید از قطره باران به وجود می‌آید، به این ترتیب که هر سحرگاه صدف‌ها از اعماق دریا به سطح آب می‌آیند، دهن خود را می‌گشایند و شب‌نم را می‌نوشند.» هنری فریاد می‌زند: «به‌به چه فکر زیبایی!» و عمو الیور می‌گوید: «آری فکر لطیفی است، ولی در تاریخ طبیعی، آنچه مورد احتیاج و تحسین ماست، حقایق مسلم است نه توهّمات زیبای شاعرانه!» (هزلتین، ۱۳۳۶، ص ۵۱۶).

سالیان درازی غربیان به شکل مثالی «عمو الیور»، با شماییلی حیرت برانگیز، با چنین دیدی ناشناخته‌های عوالم «دیگر» را به کودکان «خود» می‌شناساندند و از واقعیتی که در بستر تاریخ طبیعی پنهان مانده بود غفلت می‌کردند؛ واقعیتی که خود عمو الیور، با وجود اذعان به اهمیت آن، از کنارش به‌سادگی گذشته بود. راستی برای کشوری چون ایران که در طول تاریخ چند هزار ساله خود به گونه‌ای ناباورانه حقیقت و افسانه را به هم آمیخته و بخشی از فرهنگ کهن را از آن خود نموده است، چنین ادعاهایی می‌توانسته وافی به مقصود باشد؟

پاسخ نگارنده به این پرسش اساسی، در واقع نگاهی نقادانه است به موضوع پیچیده «شرق‌شناسی»، یا بهتر است بگوییم برخورد جدی با «شرق‌شناسی متعارف». اما اگر بناست «میراث ایرانی» از فحوای نشانه‌ها و علائم شرق‌شناسی به‌تصویر بدیع درآید، من از شرق‌شناسی به‌عنوان فرایندی از مسیر «بین‌الذهانی» (intersubjectivity) در شناخت فرهنگ‌ها و تمدن‌ها یاد می‌کنم و بر آن تأکید می‌گذارم. ولی پیش از آن، اشاره‌ای خواهیم داشت به مفهوم شرق‌شناسی متعارف و نگاه از

مروری بر سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی، آن‌گونه که بسیاری از منتقدان و مخالفان شرق‌شناسی (anti-orientalism) بر آن تأکید کرده‌اند، بیانگر رابطه‌ای یک سویه و منعکس‌کننده دیدگاه‌های تمدنی نسبت به تمدن «دیگر» بوده است. نظریه‌پردازان منتقد، این یکسویگی متون غربی نسبت به شرق را از منظر متافیزیک تحمیلی اولی بر دومی تعریف کرده‌اند. نظریه‌پردازان در این حوزه اعتقاد دارند «رپای استعمار غارتگر در جریان شرق‌شناسی آشکار است». به‌عبارتی، شرق‌شناسی به خودی خود، نماد و نشانی از حضور و سیادت علمی-فرهنگی و سیاسی غرب در سرزمین‌های شرقی است. سرانجام این پروژه هم در پی اثبات امپریالیستی این فکر است که غرب از حیث عقل و اندیشه و دانش بر شرق برتری داشته است.

اما از منظر تعاملی و ارتباطی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها چنین رویکردی به دلیل وجود گرایش‌های افراطی در ذهن برخی، سویه‌ای کلیشه‌ای پیدا می‌کند؛ به‌این صورت که «خوانش» متن غربی و شرقی هیچگاه معطوف به نتیجه مثبت نبوده است. در مقاله‌ای که از نظر می‌گذرد، نویسنده پس از اشاراتی کوتاه به شرق‌شناسی متعارف و نظریه‌پردازان آن، تلاش می‌کند از رویکرد جدید شرق‌شناسی بین‌الذهانی به ایران نگاه کند و پیامدهای آن را بررسی نماید.

## مقدمه:

در سال ۱۸۳۵، کتابی باعنوان «پریشیا» (ایران)، از سوی مؤسسه چارلز نایت مخصوص جوانان در لندن منتشر شد. هدف این‌گونه آثار معرفی جهان شرق به انسان‌های غربی بود. نام

# ایران از منظر شرق‌شناسی

نوشته: محمد تقی قزلسفلی  
مدرس دانشگاه آزاد اسلامی

اصطلاح «شرق‌شناسی» (orientalism)، نخستین بار در سال ۱۷۶۹ در فرهنگ انگلیسی آکسفورد به کار رفت و یک قرن بعد به سال ۱۸۳۸ در فرهنگ علمی فرانسه. در آن زمان، این اصطلاح شامل تمام شاخه‌های علوم و دانش‌هایی می‌شد که به پژوهش، تحقیق و تفحص درباره‌ی همه‌ی ملل شرقی و زبان، دین، علوم و آداب و رسوم آنها می‌پرداخت. پس از این اتفاق آکادمیک، با آغاز قرن هجدهم، چنین دانشی تبدیل به شیوه‌ی علمی اشغال سرزمین‌های اسلامی از مصر تا ایران شد. افرادی که خود را به‌عنوان خاورشناس معرفی می‌کردند مختلف بودند، از کارمندان دایرة‌اطلاعات در وزارتخانه‌های خارجه در بریتانیا و فرانسه تا جهانگردان، شاعران، سیاسیون که در کل مستشار دولت متبوع خود در زمینه‌های سیاسی - نظامی بودند.

ادوارد سعید اندیشمند فلسطینی الاصل آمریکایی، با گرایشی نزدیک به فلاسفه‌ی منتقد تجدید، مانند آنتونیو گرامشی و میشل فوکو، در کتاب شرق‌شناسی (۱۹۷۸) سعی دارد منظومه‌ی ذهن انسان غربی نسبت به جهان شرق را تحلیل و ارزیابی کند. در این چارچوب ادعا می‌کند که شرق‌شناسی یکسره نوعی تلاش «دیگرساز» (otherness) در پارادایم اکتشاف جهان غربی نسبت به جهان‌های دیگر بوده است. او همچنین در اثری دیگر با عنوان فرهنگ و امپریالیسم (۱۹۹۳)، چنین رویکردی را مورد تأکید مجدد قرار می‌دهد.

در این معنای متعارف از شرق‌شناسی، گفته می‌شود که انسان غربی در پس کلان‌روایت‌های (meta narrative) خود، نوعی کلام محوری (logocentrism) معطوف به حقیقت را نزد خود پرورش داده است. به زبان فوکویی می‌توان چنین ادعا کرد که مقوله‌ی استعمار هم‌زاده «فرآورده‌ی خود» بوده است. در این مسیر، آنچه در حوزه «غیر» تعریف می‌شد، مربوط به جهانی بود غیرواقعی با فاصله‌ای دور از جهان غرب و

در تضاد ماهوی و مستمر با آن. (نگاه کنید به سعید، ۱۳۷۱) سعید در کتاب فرهنگ و امپریالیسم با همین تز می‌گوید: «این بستر سلطه‌گرانه از سوی غرب و شرق و اندیشیدن درخصوص تعامل و تبادل فرهنگی، خود حامل اندیشه‌ای درباره‌ی سلطه و تمهیدات زورمداران بوده است که براساس آن کسی می‌بازد و دیگری می‌برد، چون توانایی آن را به جهت اخلاقی و فرهنگی دارد.» (Said, 1993)

پس شرق‌شناسی، به معنای آن چه پس از قرن هجدهم و در پس گفتمان «من می‌اندیشم پس هستم» دکارتی رایج گردید، نوعی شیوه‌ی غربی درخصوص ایجاد سلطه، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق بوده است، که همواره براساس تمایزی از نوع تمایزهای تاریخی میشل فوکو بین دیوانگان و عاقل‌ها متصور شده است. به اعتقاد سعید، در این پروژة تمایزسازی انبوهی کسان مانند شعرا، داستان‌نویسان، فلاسفه، نظریه‌پردازان سیاسی، اقتصاددانان و مقامات اداری - سلطنتی قرار می‌گیرند. این گونه شرق‌شناسی در معنای عام از آشیلوس<sup>۱</sup> گرفته تا دانتته<sup>۲</sup>، ویکتور هوگو<sup>۳</sup>، و کارل مارکس<sup>۴</sup> ادامه داشته است. (سعید، ۱۳۷۱، ص ۱۵۱۶)

پس سعید، رابطه‌ی تاریخی جهان غرب با جهان پیچیده‌ی شرق را که البته ایران هم یکی از اجزای همان جهان است، همچون رابطه‌ی قدرت، سلطه و اشکال مختلف از هژمونی پیچیده‌ی دو جغرافیای انسانی دیده است. این همان چیزی است که به وضوح در اثر کلاسیک تی.ام. پانیکار با نام (آسیا و سلطه‌ی غربی (Asia and Western Dominance، منعکس شده است. (نگاه کنید به Said, 1997, p.262) در این رابطه، شرق‌شناسی به‌عنوان نشانه‌ای از قدرت اروپا - آتلانتیک در برابر شرق به صورت گفتمانی آکادمیک خلق شده است (Op. cit, p.263). و البته تلاش شده است تا در این مسیر، شرق حتی «شرقی‌زده» (Orientalized) هم بشود. «شرق از آن روی شرق‌شناسی زده شد که نه فقط از کلیة جهاتی که در ذهن یک اروپایی متوسط

○ بسیاری از نظریه‌پردازان، «شرق‌شناسی» را نماد و نشانی از حضور و سیادت علمی - فرهنگی و سیاسی غرب در سرزمین‌های شرقی می‌دانند و می‌گویند هدف بر نامه شرق‌شناسی اثبات این پندار است که غرب از حیث عقل و اندیشه و دانش بر شرق برتری داشته است.

○ با آغاز سده هجدهم، شرق‌شناسی تبدیل به شیوه علمی اشغال سرزمینهای اسلامی از مصر تا ایران شد.

قرن نوزدهم می‌آمد، به گونه‌ای کاملاً شرقی یافت شده بود، بلکه همچنین این استعداد را داشت تا شرقی باشد.» به زبان سعید، برخورد فلور<sup>۵</sup> (۱۸۸۰-۱۸۲۱) با یک زن بدنام مصری، الگویی از یک زن شرقی پدید می‌آورد. آن زن هرگز راجع به خودش حرفی نزده و هرگز عواطف، حضور و تاریخ خویش را عرضه نکرده است. این فلور بوده که به‌جای وی صحبت کرده و وی را به تصویر کشیده است. (سعید، ۱۳۷۱)

جیمز موریه<sup>۶</sup> نیز از قول حکیم‌باشی ایرانی حرف می‌زند: «کردار و رفتار فرنگیان همگی با رفتار و کردار ما مخالف است. فرنگیان به جای این که مثل ما پاک‌دینان، موی سر را بتراشاند و ریش بگذارند، ریش را می‌تراشند، این است که در چانه موی ندارند و سرشان چنان از موی انبوه است که گویا نذر کرده‌اند دست به آن نزنند. فرنگیان بر روی چوب می‌نشینند ما روی زمین می‌نشینیم... فرنگیان با کارد و چنگال غذا می‌خورند، ما با دست و پنجه می‌خوریم.» (نقل از انصاف‌پور، ۱۳۷۱، ص ۱۳۷) به این معنا با تأکید گفته می‌شود که شرقی کردن و شرقی زده شدن از قرون وسطی تا قرن ۱۹ ادامه داشته است. از قهرمانان کم‌دی الهی دانتیه تا داستان‌های مستهجن شرقی نسب دوران ویکتوریا از قبیل ترک‌شهوته پرست (Lustful Turk) اثر استیون مارکوس، کوچک خانم اثر ماکس فلور، قطعه «کوبلاخان» در اشعار «کولریج»<sup>۷</sup>، داستان واثق (Vathek) به قلم بکفورد، و در حیرت‌های «ازبک و ریکا» در کتاب نامه‌های ایرانی موتسکیو<sup>۸</sup>، غربی‌ها از صحنه‌های شهوت‌انگیز و صحنه‌هایی که موتسکیو با ذوق تمام در این اثر آراسته بود، لذت می‌بردند. در اثر معروف دربلوی (Dher-bolot) فرانسوی با نام کتابخانه خاوری (Bib-liotheque Orientale) که در سال ۱۶۹۷ نوشته شد، وقتی خواننده غربی کتاب را باز می‌کرد، گویی یکباره گروهی از موجودات مافوق طبیعی از لای صفحات آن خارج می‌شدند و به پرواز درمی‌آمدند. تخیلاتی

رومانتیک همچون داستانهای هزار و یک شب از شرق روی صحنه تئاتر می‌رفت که از بغداد و بصره و حبشه تا چین و ماچین و امپراتوری بزرگ ایران را شامل می‌شد. شرق‌شناسی در این چارچوب هیچ تفکیکی بین نژادها و زبان‌ها قائل نبود: بین فارس و عرب، ترک عثمانی و تاتار. ایران به قدری جلوه سرب می‌یابد که به قول دنیس رایت، حتی برخی از ایران‌نیامده‌ها هم به توصیف آن می‌پردازند. برای مثال آیزاکس هرگز ایران را ندیده بود، اما در اثر خود ایرانیان را غرق در هرزگی و پست‌ترین انواع لذات نفسانی می‌دانست. (رایت، ۱۳۵۷، ص ۱۴۸).

از قرون وسطی تا اواسط قرن نوزدهم، نام ایران برابر بود با عشق به تجمل و زیاده‌روی و ولخرجی و افسانه‌پردازی؛ ایران عبارت بود از مجموعه داستان‌هایی که عطش اکتشاف «آنها» یعنی غربیان را فرو می‌نشاند. از یک طرف رهبانان مسلك «فرانسیسکن» (Franciscan) و «دومی نیکن» (Dominican) که مسیحیت را به سرزمین‌های چین و ماچین بردند عجایب و افسون شرقی را منعکس می‌کردند، و در یک سو جهانگردانی چون هیگدن (Higden) و سرجان ماندویل (Sir. J. Mandeville)، که اختصاصاً درباره شگفتی‌های ایران شرقی می‌نوشتند. برای نمونه، ماندویل در سیاحت‌نامه‌ای که ابتدا به زبان فرانسه و لاتین منتشر و بعد به انگلیسی برگردانده شد، برای خشنودی خاطر همه معتقدان به فلسفه فرار از مشکلات زندگی (escapism) در جهان غرب، مشرق‌زمین را طوری تصویر می‌کند که لحظه‌ای صورت ختا و ختن دارد و گاهی منظره ایران را نشان می‌دهد؛ جای ایران را زمانی ماوراء عربستان در آن سوی حبشه و زمانی در کنار هندوستان تعیین می‌کند.

«ایرانی که جناب ماندویل برای غرب تصویر کرده و در دفاع ایشان جای داده است، عبارت بود از بهشتی در روی زمین و مهد یکی دو داستان منصوب به کتاب مقدس و محدود به چهار رودخانه که از جنات عدن خارج می‌گشته و

شرق‌شناسی از همین پوستین وارونه است و نه از حقیقت تابناک اسلام.» (افتخارزاده در دسوقی، ۱۳۷۶، ص ۱۴).

در این روایت از شرق‌شناسی متعارف، نمی‌توان حتی يك فرد یا اثر و پیامده قابل توجه را نشانه کرد که تلاش داشته باشد میراث‌های تمدنی و فرهنگی را به دیگران انتقال دهد. همه دشمنان خونی هم هستند؛ از آشیل، هرودوت و هومر گرفته تا دولانگلی<sup>۹</sup> (G.d.)، شرلی<sup>۱۰</sup>، موتسکیو، دنیس رایت، (Langley) لویی ماسینیون<sup>۱۱</sup>، کلود انه<sup>۱۲</sup> (Claude Anet) و یکتوریا سکویل وست<sup>۱۳</sup> و حتی ادوارد براون. در این چارچوب، آشیل و اسکندر غربی مقام خوبی در ادبیات سیاسی غرب پیدا می‌کنند. ارنست رنان<sup>۱۴</sup>، تاریخ تمدن شرقی را بر همین اساس، افسانه می‌داند. بوسوئه<sup>۱۵</sup>، ونوس اسطوره شور و شهوت و هرزگی و زن‌صفتی را رو به شرق و آسیا می‌داند و یونو، خدای مردانگی و شرف را رو به غرب و یونان. همچنین، ژوپیتر نماینده حکمت سیاسی معرفی می‌شود و مارس الهه سرکشی و خشونت و استبداد رو به شرق قرار می‌گیرد. در يك کلام، شرق‌شناسی متعارف پیامد رابطه چندین قرن غرب و شرق را عبارت می‌داند از «تحریف، تدلیس، تأویل، دستکاری، زشت‌سازی، استناد به روایات ضعیف، افسانه‌ها، خرافه‌ها، جعلیات، شایعات، گفته‌های مشرکان، احبار، متولیان کلیسا، و دیگر تحریفات قرون و اعصار.» (دسوقی، ۱۳۷۶، ص ۴۶).

در خصوص ایران هم نویسنده‌ای می‌گوید: «اگر به دقت، سفرنامه‌ها، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند، معلوم خواهد شد که آنان از مسافرت‌شان به ایران، هدف‌های خاصی داشته‌اند، از جمله تبلیغات مذهبی، بهره‌برداری‌های سیاسی، کسب منافع تجاری و امتیازات سیاسی و مهم‌تر از همه، فراهم آوردن زمینه مساعد برای صدور فرهنگ خود.» (فواد فاروقی، ۱۳۶۱، ص ۱۲)

کشوری بوده است صاحب تجمل، کشور نور و الوان و دارای باغ‌های آفتاب‌گیر.» (لارنس لاکهارت، ۱۳۳۶، ص ۵۱۸)، و عجیب نبود که سال‌ها بعد شخصی به اسم کاکستون در کتاب آیینة جهان از خیالات «ممالک محروسه ایران» برای غرب می‌نویسد.

چنان که ملاحظه می‌شود در این زمینه هیچ نقطه روشنی نیست تا بتوان از منظر آن عوالم مختلف را در کنار یکدیگر نشاناند. روایت «محمد دسوقی» هم از شرق‌شناسی، چنین رویکردی دارد. او نیز شرق‌شناسی را روایتی شبه آکادمیک می‌داند که زبان و مخاطب خاص خود را داشته و یادآور دوره سیادت غرب بر شرق بوده است. او دوره‌های شرق‌شناسی را به چهار بخش تقسیم می‌کند: دوره نخست، پس از گشوده شدن اندلس به دست مسلمانان و شکوفایی حیات علمی در آن دیار و فتح جزایر دریای مدیترانه و جنوب ایتالیا آغاز می‌شود. پایان این دوره مقارن پایان جنگ‌های صلیبی است. دوره دوم پس از جنگ‌های صلیبی تا نیمه سده هجدهم ادامه می‌یابد. دوره سوم از نیمه‌های قرن هجدهم تا پایان جنگ جهانی دوم را دربر می‌گیرد و سرانجام دوره تازه شرق‌شناسی که از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون ادامه یافته است، و لابد تا ابد ادامه خواهد یافت. (نگاه کنید به دسوقی، ۱۳۷۶، ص ۶۲) البته چنین روایتی مورد پسند برخی از اندیشمندان ایرانی هم واقع شده است. (برای مثال داوری، ۱۳۷۳، ص ۵).

شرق‌شناسی در این چارچوب، هیچ دستاورد قابل توجهی ندارد. گویی در این روایت دو اردوگاه دشمن هم بوده‌اند. دسوقی و دیگران معتقدند این شرق‌شناسی بوده است که چهره اسلام و کشورهای شرقی را در غرب زشت ساخته و تخم نفرت از اسلام و مسلمانان را در دل و درون غربیان کاشته است. اما هیچ‌گاه نگفته‌اند که شاید این «خود ما بودیم که بر اندام نورانی و انسانی اسلام پوستین وارونه افکندیم. بنابراین تصاویر مغرضانه و ملحدانه و استعماری

○ از قرون وسطی تا  
میانة قرن نوزدهم، نام ایران  
برای غربیان برابر بود با  
عشق به تجمل و زیاده‌روی  
و ولخرجی و  
افسانه پردازی.

## □ شرق‌شناسی بین‌الذهانی و میراث

## ایران:

«ایران، هم با آنچه انجام داده و هم با آنچه در انجام آن شکست خورده، به پیشرفت بشر کمک کرده است. ایرانی در زمینه موفقیت‌های مثبت نیز ایده‌آل‌های جدیدی برای نوع بشر ایجاد کرد که هرچند خود نتوانست به آن برسد، برای مقدونی‌ها و رومی‌ها باقی گذاشت تا انجام دهند.»

ت. ر. گلوور، از پریکلس تا فیلیپ کاربرد تعبیر بین‌الذهانی (intersubjectivity) از زاویه معرفت‌شناختی در حوزه شرق‌شناسی، شاید نارسا و بی‌ربط به نظر برسد، اما از آنجا که به اعتقاد نگارنده رابطه دوسویه دو تمدن غرب و شرق (از جمله ایران) در فضایی آکنده از ناشناخته‌ها و ابهامات شکل گرفته تا سرانجام از بر ساخته‌ای اسطوره‌ای به امری واقعی مبدل شده است، می‌توان پیامدهای این «ناشناختگی» نخستین را به «خوانش» متن تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر تعبیر کرد تا به یمن آن، «منظومه» جدید تمدن بین‌الذهانی متجلی شود.

در این چارچوب معرفتی، کسانی چون مونتسکیو، جیمز موریه، گوینو، و آرمینوس وامبری<sup>۱۶</sup> به همان اندازه از متن ایرانی در حیرت و شگفت‌اند که نخستین فرنگ‌دیده‌های ایرانی مثل نقدعلی بیگ<sup>۱۷</sup>، میرزا ابوالحسن خان ایلچی، و حتی ناصرالدین‌شاه<sup>۱۸</sup> در سفرنامه‌های فرنگ. براساس این منطق، اذهان غریب، از حیرت می‌آغازند تا به مفارقت کلامی برسند و ناگزیر تارسیدن به این نقطه، مسیرهایی را نیز حاشیه می‌روند. درحالی که در روایت شرق‌شناسی متعارف، دو متن هیچگونه نقطه تعامل ندارند و همواره از یکدیگر «بعید» به نظر می‌رسند زیرا حرفی برای گفتن ندارند. قوت و تفوق یکی، مساوی با بدبختی دیگری است. برای مثال، سعید در شرق‌شناسی، به نمایشنامه «پارسیان» اثر آشیلوس (Aeschylus) (۴۵۶-۵۲۵ ق.م) اشاره می‌کند. در صحنه‌ای،

○ محمد دسوقی  
شرق‌شناسی را روایتی شبه آکادمیک می‌داند که زبان و مخاطب خاص خود را داشته و یادآور دوران سیادت غرب بر شرق بوده است.

ایرانیان پس از شکست خشایارشا در جنگ با یونانیان همگی احساس بدبختی و فلاکت می‌کنند. سعید آه و ناله این گروه از ایرانیان صدمه دیده در جنگ را نشانه فلاکت انسان شرقی می‌داند. (سعید، ۱۳۷۱، ص ۱۰۶) چنین فلاکتی از همان دوران باستان تا عصر جدید حضور پررنگ خود را حفظ کرده است. اما در چارچوب قرائتی مناسب که در شرق‌شناسی بین‌الذهانی بیان کردیم، می‌توان تصاویر دیگری دید؛ در نمایشنامه مذکور، آتوسا ملکه مادر، با دیگر درباریان نشسته‌اند و هنگامی که قاصد خبر شکست خشایارشا را می‌آورد، پریشانی در چهره ایرانیان نمودار می‌گردد. واقعیت آن است که آشیل یونانی خالق این داستان، در روایت فوق به هیچ‌وجه قصد مبالغه در بی‌اندازه نشان دادن تأثیر ایرانیان ندارد و حتی در توصیف نبرد سالامیس، ایرانیان را انصافاً «مردان دلاور» خوانده است. آیا در شرح واقعیت، چیز دیگری جز این به چشم می‌خورد؟ شکست البته در آن شرایط امری همیشگی برای ایرانیان نبوده است و انسان یونانی در موارد متعدد (غربی) به ضعف‌های خود اشاره کرده است. برای مثال، در همان عهدباستان، شخصی به نام فری نوکوس (Phry-nichus) در نمایشنامه غم‌انگیزی که از سرگذشت «ملط» کمی پس از سقوط این دولت - شهر به نگارش و اجرا در آورد به قدری بدبختی و فلاکت یونانیان را بزرگ جلوه داد که مردم آتن را به گریستن و ندبه واداشت و آنان به اندازه‌ای از رنج و بدبختی هم‌نژادان یونانی خود متألم شدند که شاعر مذکور را جریمه نقدی کردند. تازه پس از این اتفاق بود که آشیل، هموکه در پیروزی بزرگ سالامیس شرکت داشت، با احتیاط نمایشنامه ایرانیان را نوشت و این بار به جای آن که مانند فری نوکوس از بدبختی یونانیان سخن به میان آورد، شکست ایرانیان را شرح داد، نه چیزی افزون بر آن.

دیگر یونانیان عصر آشیل و فری نوکوس هم از آن پس تلاش کردند در آثار خود هم بر ویژگی‌های خوب ایرانیان تأکید کنند و هم بر

صفات بد آنان. در حالی که می‌بینیم در شرق‌شناسی متعارف، تمام زوایا چهره یکسویه می‌گیرد. از یاد نمی‌بریم که هومر، در اشاره به خصایص خوب ایرانیان گفته است: ایرانیان از پنج تا بیست سالگی به فرزندان خود اسب‌سواری و تیراندازی و راست‌گویی می‌آموزند؛ و هرودوت اذعان می‌کند که ایرانیان بیش از دیگر ملت‌ها، از آداب خارجی و فرهنگ دیگر ملل استقبال می‌کردند.

حقیقت امر آن است که اتکا، بر استنادات روایت شرق‌شناسی از نوع روایت سعید و دسوقی و دیگرانی چون آنان، راه را بر هرگونه تأثیر و تأثر دیالکتیکی در روابط بین تمدنی شرق و غرب می‌بندد. در انتقاد به چنین استنادات سعید است که برایان ترنر (B.S. Turner) در نقد اندیشه‌های سعید به واقعیتی درخور توجه اشاره کرده است. در سال چاپ شرق‌شناسی سعید یعنی ۱۹۷۸، ترنر نیز اثر کوچکی تحت نام مارکس و پایان شرق‌شناسی (Marx and the End of Orientalism) به چاپ رساند، اما نوشته سعید به جهت رویکرد فلسفی فرا-تجدد و بهره‌گیری از آرای فوکو، با اقبال بیشتر مواجه گردید. ترنر به ادعای خود می‌خواست از یکسویه بودن شرق‌شناسی متعارف پرده بردارد. به اعتقاد ترنر، اثری که سعید با عنوان شرق‌شناسی عرضه کرد، حاوی همان دیدگاه‌های عادی بوده است که برای مثال در کتاب سرووران نوع بشر (Lords of Human Kind) اثر وی. جی. کایرنن، پیشتر مطرح شده بود. (Truner, 1996, p.4)

البته برایان ترنر در بخشی از کتاب خود زیر عنوان «شرق‌شناسی و مشکل جامعه مدنی در اسلام»، به تحولات اخیر در عصر جهانگرایی (globalization) هم اشاره می‌کند. در این رویکرد او تلاش دارد با اثبات کثرت فرهنگی و تمدنی، عمر شرق‌شناسی عصر تجدد را پایان یافته تلقی کند؛ اما ما به نفی شرق‌شناسی نمی‌رسیم، بلکه از منظر آکادمیک و واقعیات تاریخی جوامع، بر جهات مثبت این علم

دانشگاهی تأکید می‌کنیم، همان جهاتی که به انتقال «میراث ایران» کمک شایان توجهی کرده است.

واقعیت آن است که ایران در طول حیات فرهنگی - تمدنی خود با «غریبه»های زیادی رویارو شده است. اما خوشبختانه با قدرت تمام نشان داده که قادر است بر ذهنیت این «غریبه»ها اثری شگرف بگذارد، به آن حد که بسیاری از «غریبه»ها، ایران را مأمن خود دیده‌اند. غریبه‌هایی که از صنوف و رسته‌های گوناگون بوده‌اند و با علائق متفاوت به این مرز و بوم کهن نگریسته‌اند. عده‌ای نگاه خاورشناسی خود را به این جهت متمایل کردند که می‌توانند با ایران داد و ستد کنند و تجارت خود را رونق بخشند؛ گروهی دیگر برای تبلیغ مسیحیت پای در آن نهادند؛ برخی هم با بینشی صرفاً «سیاسی» ایران را متحدی خوب در برابر عثمانی دیدند و کارهای زیادی در این خصوص انجام دادند.

اما با گذشت زمان و پدیدار شدن آثار شرق‌شناسی بین‌الذهانی، چهره واقعی تمدن و فرهنگ ایرانی برای جهان پیرامون آشکار شد و البته در این مسیر بسیاری از شرق‌شناسان ایران‌شناس سهمی انکارناپذیر داشتند. از جمله این افراد شاردن (Chardin) فرانسوی است که در قرن هفدهم تلاش کرد با قضاوتی بی‌طرفانه «ایران» را به غربی‌ها بشناساند. او یک فرانسوی کالونیست بود که با شغل جواهرفروشی پای به ایران گذاشت و ده سال در ایران به تحقیق و تفحص پرداخت. شاردن تا اندازه‌ای به یاری سلف خویش «رافائل»<sup>۱۹</sup>، اما عمدتاً با جدیت خود، موفق شد اطلاعات قابل توجهی درباب همه مظاهر زندگی ایرانیان گرد آورد. او در زمانی به توصیف اصفهان می‌پردازد که این شهر در اوج جلال و شکوه سیاسی و فرهنگی خود بوده است. انتشار سفرنامه شاردن به چند زبان اروپایی باعث گردید که اطلاعات راجع به ایران در غرب گسترشی چشمگیر پیدا کند. او در خصوص ایرانیان می‌نویسد، «ایرانیان هم فکر و هم جسم زیبا دارند. تخیل آنان زنده و زود انتقال است.

○ گلوور: ایران هم با آنچه انجام داده و هم با آنچه در انجام دادنش شکست خورده، به پیشرفت بشر کمک کرده است.

حافظه آنان رام و برومند است و استعداد بسیار برای علوم و فنون ذوقی و صنایع ماشینی و اسلحه دارند. خودپسندی را که صورت کاذب عزت است دوست می‌دارند...» (به نقل از آبربی، ۱۳۳۶، ص ۵۰۶)

شرق‌شناسی چون سایکس حتی از بیمودن «ده‌هزار مایل در ایران» (سایکس، ۱۳۳۶) هم تردیدی به خود راه نداد و شاید مصائب همین کار بود که سفرش به شکل «سیاحت درویش دروغین» درآمد. به هر حال، ایران کهن، از جهات معنوی و مادی به اندازه‌ای اهمیت داشته است که شاردن‌ها، تاورنیه‌ها، بیتر دلواله‌ها و دهها شرق‌شناس را شیفته خود ساخته و موتسکیو، وُلتر، گوته و علمای دیگر غرب را واداشته تا در آثار خود جایی مناسب به ایران اختصاص دهند.

نمونه برجسته دیگر از این گونه ایران‌شناسان هنری راولینسون<sup>۲۰</sup> بود که با تلاش قابل تحسین او، خطوط میخی کتیبه بزرگ داریوش در بیستون کشف، مطالعه و به جهانیان تشنه فرهنگ و ادب معرفی شد. وی با ترجمه متن کامل این کتیبه بزرگ و تسلیم آن به انجمن سلطنتی مطالعات آسیایی در لندن، باب بررسی خطوط کهن دیگر همچون هیروگلیف، بابلی و ایلامی را گشود و غوغایی عظیم به پا کرد. در چارچوب تأویلی اخیر می‌توان نشان داد در شرایطی که شرق‌شناسی متعارف، تمدن ایرانی را به این صورت جلوه می‌دهد که «دروغ همواره يك خصلت ایرانی است»، کشف کتیبه داریوش که نتیجه تلاش راولینسون بوده آشکار می‌سازد که ایرانیان از ازمنه بسیار قدیم چنین خصلتی را نکوهیده می‌دانسته‌اند. داریوش گفته بود: «خداوند کشور ما را از دروغ حفظ کند. بعدها دین مبین اسلام نیز دروغ‌گویی را عملی ناپسند معرفی نمود و از این حیث فرهنگ ایرانی - اسلامی، توأماً از شایستگی ایرانیان دفاع کردند.» به همین ترتیب، در آثار شرق‌شناسان نامدار دیگری چون ریچاردز فورد و ویلسن و... قدمت فرهنگی - تاریخی ایران به شایستگی انعکاس یافته است. ویلسن شرق‌شناس با صراحت ایران را

مشعلدار تمدن خوانده و نوشته است: «ایران در گذشته مشعلدار تمدن و فرهنگ گیتی به‌شمار می‌رفته و در زمان داریوش و خشایارشا آوازه عظمت آن از آفاق تا آفاق می‌رسید. در آن روزگاران که ایرانیان به اصول تمدن و فرهنگ آگاه بودند، مردم اروپا فرسنگ‌ها، با کاروان تمدن فاصله داشته و شاید هم در توحش و بربریت به سر می‌برده‌اند.» (انصاف‌پور، ۱۳۷۱، ص ۲۹)

بدین‌سان ملاحظه می‌کنیم که عظمت تمدن و فرهنگ ایرانی در کنار دیگر خصایص باشندگان این مرز و بوم انعکاس پیدا کرده است. حال این که چرا در مسیر تاریخ از عظمت فاصله گرفته‌ایم، شاید به بسیاری از خصلت‌های خودساخته «خودمان» و به عبارتی به شخصیت تک‌تک «ما ایرانیان» بازگردد. از این جهت است که شرق‌شناسی به درستی علل عقب‌ماندگی ایران را در «داخل» می‌جوید. به این معنا، ایران به قول هدین، «سرزمینی بوده که خود دشمن خودش بوده است.» پس چه بهتر که از شنیدن انتقاد «دیگران» سر تنابیم. به قول سعدی رحمة‌الله علیه:

به نزد من آن کس نکو خواه توست

که گوید فلان چاه در راه توست

هر آن کس که عیبش نگویند پیش

هنر داند از جاهلی عیب خویش

زدشمن شنو سیرت خود که دوست

هر آنچه از تو آید به چشمش نکوست

حال که سخن از نیک‌سرشتی واقعی ایرانی و

سعدی به میان آمد، خوب است مقال را با ذکر

گوشه‌ای از تلاش‌های يك ایران‌شناس عاشق

سعدی و حافظ به پایان بریم: ادوارد براون که البته

از جهتی بهتر از اسلاف خود چون اوژن فلاندن،

جرج کرزن، ویلیام جکسون و گوینو گوهر

ایرانی را شناخته و شناسانده است. او از جمله

«انگلیسی‌ها در میان ایرانیان» بود که در نوامبر

۱۸۸۷ به ایران آمد. وقتی با زبان فارسی آشنا

شد، کتاب يك سال در میان ایرانیان را نوشت که

به اعتقاد دنیسون‌راس، دیگر شرق‌شناس

ایران‌پژوه، یکی از دلکش‌ترین و آموزنده‌ترین

○ ایران در طول حیات فرهنگی - تمدنی خود با «غریبه»‌های زیادی رویارو شده است، اما خوشبختانه با قدرت تمام نشان داده که قادر است بر ذهنیت این «غریبه»‌ها اثری شگرف بگذارد، به گونه‌ای که بسیاری از آنان ایران را پناهگاه خود بدانند.

سفرنامه‌های جهان است. براون به راستی از جهت معنوی شیفته سرزمین ایران بود.

از دید سیاسی، براون از خواسته‌های بحق مشروطه‌خواهان دفاع کرد و در کار تحقیقی خود، به صورت خستگی ناپذیر، به سخنرانی و نوشتن رسالات و مقالات در دفاع از جنبش‌های اصلاح طلب ایرانیان پرداخت. وی همچنین عهدنامه استعماری انگلیس و روسیه در ۱۹۰۷ را تقبیح نمود. او نقش فعالی در کمیته ایرانی در لندن ایفا کرد، که اعضای برجسته هر دو مجلس انگلیس در آن شرکت داشتند و هدف آن افزایش تفاهم میان دو کشور بود. براون در جای جای کتاب‌های خود از تأثیر معنوی ایران بر ذهن خود یاد می‌کند. وقتی وارد شیراز می‌شود، حالش درست مانند عاشقی است که به‌وصال معشوق رسیده است. برای مثال، سر آغاز کتاب یک سال در میان ایرانیان که به استناد خود براون «فقط برای خوانندگان ایرانی» نوشته شده است گویای بسیاری چیزهاست: ستایش مرخدائی را، که آفریدگار خشکی و دریا، و قادر کن فیکون است. خداوندی که مرا از زادگاهم حرکت داد و به اقتضای اطاعت از «فَسَافِرُ فِي الْأَرْضِ» در اکناف جهان موفق به سفر نمود. (براون، ۱۳۷۱، ص ۴۰) در مقام حق‌شناسی از خدمات او به ایران و ایرانیان بود که در روزنامه وطن در سال ۱۳۴۳ درباره او نوشتند: «سپاس به خاطر زحماتی که برای ما و کشور ما کشیده‌اید، چندان که ملت ایران را برای ابد مدیون خود ساخته‌اید.» (رایت، ۱۳۵۷، ص ۱۵۷)

بر این اساس، ما ایرانیان، تلاش هر شرق‌شناس در این سرزمین با پیامد مثبت در شناخت و انتقال تمدن و فرهنگمان را به دیده نیک می‌نگریم، حتی اگر آمده به ایران به ظاهر دشمن فرهنگ ما باشد. به قول ویتا سکویل - وست، گویی که بگوئیم: «اسکندر، از همین راه به ایران رسیده بود، درست به عکس مارکوپولو، و خانم دیولافوا، کنت دو گوئینو و حتی لرد کرزن» (سکویل وست، ۱۳۷۵، ص ۷۰)

اکنون در هزاره جدید هستیم، که در آن بیش

از هر چیز تأکید بر تعامل و گفت‌وگوست. در تلاش برای گذار از اصطلاحاتی کلیشه‌ای چون «مابعد استعمار» (post - colonialism) می‌شود ادعا کرد که امروز، در نتیجه تغییر و تحولات فرهنگی و تکنیکی، زندگی انسان‌ها سخت به یکدیگر پیوند خورده است. در همین مسیر، گویی يك تلاش بین‌المللی در اغلب امور و شئون حیاتی انسان‌ها صورت می‌گیرد. پس امروز، هیچ ملتی و کشوری نیست که بتواند ادعا کند نماینده فرهنگی خالص و ناب است و تمدنش هیچ تناسبی با دیگر تمدن‌ها ندارد. در واقع هدف تلاش انسانها برای شناخت یکدیگر، یافتن زبان مشترک تمدنی و فرهنگی بوده است. «کوه‌های بلندی که سر بر آسمان برافراشته و سدی بین زمین‌ها و مملکت‌ها ایجاد کرده، رودخانه‌ها و دریاها و اقیانوس، جنگل‌ها و خلاصه هزاران موانع طبیعی، نتوانسته‌اند، از نزدیک شدن قبایل و اقوام و ملت‌ها به یکدیگر و با از غلبه اُم قوی بر اقوام و ملل ضعیف جلوگیری کنند و بالنتیجه از نفوذ و اشاعه مدنیت ملل راقیه در دیاری که مردمان آن از این حیث نقص و ضعف دارند، چیزی کم کنند.» (دنیس راس، ۱۳۱۱، ص ۴-۳)

### پی‌نویس‌ها:

۱. Aeschylus (۴۵۶-۵۲۵ قبل از میلاد) یکی از سه درام‌نویس مشهور یونان باستان به‌شمار می‌رود.
۲. Dante Alighieri (۱۲۶۵-۱۳۲۱) شاعر ایتالیایی و خالق کمدی الهی (Divina Commedia) که در سه بخش دوزخ، برزخ و بهشت گرد آمده است. اشاره سعید به‌داتنه به لحاظ مطرح شدن شخصیت‌هایی مثل حضرت محمد(ص)، حضرت علی(ع)، سلمان، ابن‌سینا و صلاح‌الدین ایوبی در این اثر است.
۳. Victor Hugo (۱۸۰۲-۱۸۸۵)، شاعر، رومان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی. به اعتقاد سعید، دیدگاه‌های او که در بینوایان و دیگر آثارش بیان شده جلوه‌ای از بینش برتری‌جویانه غربی او نسبت به شرقی‌هاست.
۴. اشاره به مارکس Karl Marx (۱۸۱۳-۱۸۸۳) در شرق‌شناسی به جهت عباراتی است که او در کتاب

○ ایران کهن از جهات معنوی و مادی به اندازه‌ای اهمیت داشته است که دهها شرق‌شناس برجسته را شیفته خود ساخته و دانشمندان باخترزمین همچون مونتسکیو، ولتر، گوته و... را واداشته تا در آثار خود جای شایسته‌ای به ایران اختصاص دهند.



مسلمانان مصر و شام جلب کند. (نگاه کنید به رایت، ۱۳۵۷، ص ۱۰)

۱۰. برادران شرلی سیصد سال پس از دولانگلی به ایران آمدند. رایت شرلی چندین سال در دربار ایران اقامت کرد، زن ایرانی گرفت و حتی از سوی شاه عباس صفوی سفیر ایران در دربار شارل اول شد.

۱۱. لویی ماسینیون (۱۸۸۳-۱۹۶۲)، شرق‌شناس مشهور فرانسوی که اثر او درباره حسین بن منصور حلاج شهرت زیادی دارد.

۱۲. کلود آنه جهانگرد، نویسنده، و روزنامه‌نگار فرانسوی در نیمه اول قرن بیستم. کتاب اوراق ایرانی، اثر او، گزارش دومین و سومین سفر او در سال‌های ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ به ایران است.

۱۳. ویکتوریا وی. سکویل‌وست (۱۸۹۲-۱۹۶۲) پژوهشگر و ادیب انگلیسی. او همسر سرهاردنیکولسون دیپلمات انگلیسی بود. کتاب مسافر تهران او در ۱۹۲۶، اندک زمانی پس از بازگشت او از ایران، به چاپ رسید. (نگاه کنید به سکویل‌وست، ۱۳۷۵).

۱۴. ارنست رنان (۱۸۹۲-۱۸۲۳) مورخ و شرق‌شناس برجسته فرانسوی.

۱۵. ژاک بوسوئه (۱۷۰۴-۱۶۲۷)، نویسنده و خطیب فرانسوی و خالق آثاری چون موعظه درباره مرگ، گفتار در تاریخ عمومی و مجموعه مرثیه‌ها و خطبه‌های مذهبی.

۱۶. آرمیتوس وامبری شرق‌شناسی اهل مجارستان بوده است. کتاب «سیاحت درویش دروغین» مجموعه خاطرات و مطالعات اوست. آنچه درباره وامبری جالب است، تلاش او در یادگیری زبان‌های مختلف اروپا و آسیا بوده است. در همین زمینه می‌گوید: «در ضمن مطالعه نظری و بنابر این احتمالی لهجه‌های مجار، ترک، تاتار به فکرم رسید که باید نوعی خویشاوندی بین این لهجه‌ها وجود داشته باشد، لذا تصمیم گرفتم از راه مطالعه علمی زبان‌های رایج امروزی درجه خویشاوندی آنها را تعیین کنم.» (نگاه کنید به وامبری، ۱۳۷۴، ص ۱۲)

۱۷. نقد علی بیگ را بنا به روایت‌ها اولین سفیر ایران در انگلستان می‌دانند که در فوریه ۱۶۲۶ وارد بندر پورتسموت شد. او از طرف شاه عباس اول به منظور دادوستد آمده بود. اما در همان زمان شرلی هم از سوی شاه عباس در انگلستان بود. وقتی این دو به هم رسیدند،

هجدهم بروملوئی بناپارت درباره شرقی‌ها به کار برده است: «آنها نمی‌توانند نماینده خود باشند، کسی دیگر باید آنان را راهنمایی کند».

۵. Gustave Flaubert (۱۸۲۱-۱۸۸۰)، داستان‌نویس مشهور فرانسوی و خالق آثاری چون *وسوسه سن آنتوان*، *مادام بواری*، *سالامبو*. سعید در کتاب *شرق‌شناسی به داستان کوتاه فلویبر* تحت نام کوچک خانم اشاره کرده است که از طرف فلویبر به‌عنوان نمادی از زن شرقی به تصویر درآمده است.

۶. جیمز موریه ادیب انگلیسی که همراه سرگوراوزلی سفیر انگلیس به ایران آمد. وی در کتاب *حاجی بابای اصفهانی* که در واقع بیانگر شخصیت و کردار میرزا فیروز ایلیچی است، در خصوص خلیقات ایرانیان سخن می‌گوید. این کتاب در زمان خود ایلیچی به چاپ رسید. در ۲۱ مه ۱۸۲۶، ابوالحسن ایلیچی در انتقاد از مطالب زنده کتاب با انگلیسی‌شکسته بسته نوشت: «برای چه حاجی بابا را نوشته‌اید قربان! همه از دست شما عصبانی. کتاب خیلی بدی است قربان تماماً دروغ...» (نقل از رایت، ۱۳۶۸، ص ۱۳۹)

۷. Samuel. T. Coleridge (۱۷۷۲-۱۸۳۴) شاعر و منتقد انگلیسی و خالق آثاری چون *ملاح فرتوت*، *بالادهای تغزلی* و منظومه *کوبلای قآن* Kubla Khon که اثر اخیر، رؤیایی است در رؤیا و سرشار از صور ذهنی محض و افسانه‌پردازی از جاذبه‌های جهان شرقی برای یک انسان غربی.

۸. Montesquieu (۱۶۸۹-۱۷۵۵) نویسنده، ادیب و فیلسوف سیاسی فرانسوی و خالق نامه‌های ایرانی (Letires Persanes). کتاب حاضر شرح دیدگاه‌های دو ایرانی به نام ازبک و ریکاست که وقتی به پاریس آمدند از همه چیزهای نو به شگفت افتادند. ازبک پول‌دار است و ریکا همراه او. هدف آنان از این سفر، افزایش معلومات در علوم تجربی است. پس از این که در مقابل تمدنی بسیار متفاوت از تمدن ایران قرار می‌گیرند، متحیر می‌شوند و افکارشان کاملاً انتقادی می‌گردد. خواننده از خلال ۱۶۰ نامه در این کتاب با احساسات و دیدگاه‌های این دو آشنا می‌شود.

۹. به روایت دنیس رایت، دولانگلی نخستین مسافر انگلیسی است که در سال ۱۲۹۰ میلادی از طرف ادوارد اول به ایران آمد تا کمک ارغون خان مغول را در جنگ با

○ درحالی که  
«شرق‌شناسی متعارف»  
تمدن ایرانی را چنین نشان  
می‌دهد که «دروغگویی  
همواره يك خصلت ایران  
بوده است»، کشف کتیبه  
داریوش آشکار می‌سازد که  
ایرانیان از ازمینه بسیار قدیم  
چنین کاری را نکوهیده  
می‌دانسته‌اند.

## منابع:

۱. ادوارد سعید، شرق‌شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ، ۱۳۷۱)
۲. محمد دسوقی، سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی، (ترجمه محمدرضا افتخارزاده، تهران: هزاران، ۱۳۷۶)
۳. رضا داوری، «شرق‌شناسی از دو نظر»، روزنامه سلام، (یکشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۷۱)
۴. محمد تقی قزلسفلی، «شرق‌شناسی و گفتگوی تمدن‌ها»، روزنامه صبح امروز، (۱۳۷۷/۱۱/۲۸)
۵. غلامرضا انصاف‌پور، ایران به روایت سفرنامه‌ها، (تهران: زوآر، ۱۳۶۳)
۶. سیزده خاورشناس، میراث ایران، زیر نظر ا.ج. ابروی، ترجمه گروه مترجمان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶)
۷. لرد کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳)
۸. ویلیام هالینگری، روزنامه سفر سرجان ملکم، مترجم امیر هوشنگ امینی، (تهران: کتاب سرا، ۱۳۶۳)
۹. ویتا سکویل وست، مسافر تهران، ترجمه مهران توکلی، (تهران: فرزانه، ۱۳۷۵)
۱۰. سردنيس راس، ایران و ایرانیان، ترجمه شایگان ملایری، (تهران: فردوسی، ۱۳۱۱)
۱۱. ادوارد براون، يك سال در میان ایرانیان، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، (تهران: صفار، ۱۳۷۱)
۱۲. آرمینوس وامبری، سیاحت درویش دروغین، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)
13. Edward W. Said, «Introduction to Orientalism», in *Twentieth Century Political Theory*, (ed) Stephan Eric Bronner, (London: Routledge, 1997)
14. Bryan S. Turner, *Orientalism, Post-modernism and Globalism*, (London: Routledge, 1994)
15. Hugh T. Silverman, *Questioning Foundations*, (London: Routledge, 1993)

نقد علی‌بیگ به گوش شرلی سیلی زد و اعتبار نامه‌هایش را پاره کرد. این داستان غریب که در آن يك انگلیسی نمایندگی پادشاه ایران را در لندن برعهده گرفته بود نزدیک به دو قرن بعد به صورت معکوس تکرار شد، یعنی در سال ۱۷۹۸ يك ایرانی نمایندگی دولت انگلستان را در ایران عهده‌دار شد و او کسی جز مهدی علی‌خان بهادر جنگ نبود. (نگاه کنید به رایت، ۱۳۶۸، ص ۳۱)

۱۸. حضور ناصرالدین شاه به عنوان يك شاه شرقی در اروپا برای بسیاری از اروپاییان اتفاقی جالب بود. غربی‌ها می‌خواستند در رفتار و آداب شاه ایران ویژگی‌های منحصر به فرد انسان شرقی را پیدا کنند و البته برخی ادا و اطوارهای ناصرالدین شاه هم در این امر بی‌تأثیر نبود. اصطلاح «آیا شاه را دیده‌اید؟» در آن زمان، برای اشاره به شاهی سیاه موی، با سیمای مطبوع و سبزه، و سرداری جواهر نشان پرتاللو که نماد انسان شرقی بود، به کار می‌رفت. (نگاه کنید به رایت، ۱۳۶۸، ص ۲۴۶)

۱۹. Raphael de Mans (۱۶۹۶-۱۶۲۴) فرانسوی که وقتی به اصفهان آمد تا پایان عمر در آنجا ماند. او در مدت توقف در ایران، در زبان فارسی استاد شد و تلاش زیادی کرد که فرهنگ ایرانی را به اروپائیان بشناساند. مسافران بعدی چون تاورنیه و دوتونو و شاردن، راجع به بسیاری از اطلاعاتی که در آثار خود درباره ایران ارائه کرده‌اند، مدیون رافائل پدر روحانی هستند.

۲۰. به نظر دنيس رایت، در میان سیاحان نظامی که به ایران آمده‌اند، هنری راولینسون کاری منحصر به فرد و عادلانه در زمینه علمی انجام داده است. او به علت وظایف نظامی، سفرهای زیادی در ایران کرد و به مطالعه کتیبه‌های میخی نزدیک همدان و کرمانشاه پرداخت. او همراه سپاهیان، دو بار سراسر ایران را پیمود و ضمن مقالاتی مفصل، به شرح ایران پرداخت. لذا به خاطر سفر اولش به او مدال طلا اعطا شد. مهم‌ترین کار تحقیقی او، کشف رمزبخشی از کتیبه بیستون بود که موجب شد در مقام پدر خط میخی شهرتی جهانی به دست آورد. او در بیستون، بدون طناب و نردبان بارها برای نزدیک شدن به کتیبه و رونویسی از آن، زندگی خود را به خطر انداخت. (نگاه کنید به رایت، ۱۳۵۷، ص ۱۴۹)

○ ویلسن: ایران در گذشته مشعلدار تمدن و فرهنگ گیتی به شمار می‌رفته است. . . . در آن روزگاران که ایرانیان به اصول تمدن و فرهنگ آگاه بودند، مردمان اروپا فرسنگها با کاروان تمدن فاصله داشتند و شاید هم در توحش و بربریت به سر می‌بردند.